

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 213-233
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.31708.1899

A Critique on the Book ***“Three Rival Versions of Modernity: Exit, Voice, Loyalty”***

Salman Sadeghizadeh*

Abstract

By now many have considered modernity as an integrated totality that was born and flourished in a given time and in a given location. From this point of view, modernity is incompatible and alien to other territories and cultures, but if we consider modernity as a “cultural text” creating a suitable context for human subjectivity, then we would know it as an omnipresent phenomenon in all the human aggregations. The book *“Three Rival Versions of Modernity: Exit, Voice, and Loyalty”* focuses on incompatibilities in understanding modern affairs. Hence it shows the different capabilities inside modernity. Therefore, the central problem of the book has to do with the way of approaching modernity. Though the main part of the book is dedicated to the analysis of six Western thinker’s theories, the last part focuses on Iranian thinkers and analyses their attitudes toward modernity from three different standpoints: exit, voice, and loyalty. Finally, the book could be considered as a precious effort in understanding modernity, which per se could lead Iranian society to adopt a more conscious approach in case of modernity.

Keywords: : Modernity, Modern Idea, Exit, Voice, Loyalty

* Assistant Professor of Political Science, Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran,
salmanadeghi@gmail.com

Date received: 29/03/2021, Date of acceptance: 19/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

نقدی بر کتاب

سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری

سلیمان صادقی‌زاده*

چکیده

تاکنون بسیاری مدرنیته را به مثابه کلیتی یکپارچه در نظر گرفته اند که در زمان و مکانی خاص متولد شده و بالیده است. در این دیدگاه مدرنیته به مثابه امری زمانمند و مکانمند پنداشته می‌شود که با دیگر فرهنگ‌ها و اقلیم‌ها ناسازگار و بیگانه است. اما اگر مدرنیته را «متنی فرهنگی» در نظر بگیریم که بسترساز سوژگی انسانی است، می‌توانیم نشانگان آنرا در تمامی جمعیت‌های انسانی به نسبت‌های مختلف بیابیم. کتاب «سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری» میکوشد تا با نشان دادن ناسازواری‌های نظری در درک امر مدرن بر ماهیت منشوری و چندگانه آن تاکید گذارد و امکان‌های مختلف در مواجهه با آن را بررسی کند. از این نظر دشواره کانونی کتاب بررسی امکان‌های نظری‌ای است که در انگاره مدرن نهفته‌اند. بدنه اصلی اثر به نظرات شش اندیشمند غربی درباره مدرنیته می‌پردازد. همچنین، در آخرین قسمت کتاب نظرات اندیشمندان ایرانی درباره مدرنیته به بحث گذارده می‌شود و آراء آنها از سه منظر وفاداری به مدرنیته، اعتراض به آن و خروج از آن بررسی می‌شود. در مجموع میتوان این اثر را تلاشی ارزنده برای ارائه درکی بهتر از مفهوم مدرنیته دانست. امری که به خودی خود می‌تواند جامعه ایرانی را در رویارویی آگاهانه تر با مدرنیته یاری بخشد. مقاله حاضر میکوشد به دو روش صورت‌گرایانه (فرمالیستی) و محتوایی کتاب یادشده را مورد نقد و ارزیابی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: مدرنیته، انگاره مدرن، خروج، اعتراض، وفاداری

* استادیار جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران
salmanadeghi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۲۸

۱. مقدمه

کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته تلاشی است برای نشان دادن تکثرهای ادراکی از مفهوم بسیط مدرنیته. بین فهم و مفهوم، فاصله ایست که تمامی گفتمان‌ها در این فاصله شکل می‌گیرد و این فاصله، تنها با تفهم پر می‌شود. در واقع، در خلال فرایند تفهم ممکن است فهم‌های متفاوت و ای بسا متناقضی از مفهوم مدرنیته به وجود آید. از این نظر بررسی مدرنیته به مثابه متنی فرهنگی مهمتر از بررسی آن به مثابه متنی زبانی است. برخلاف این پندار که مدرنیته کلیتی یکپارچه و تک‌ساخت دارد، امر مدرن بسیار تاریخمند و دگرگون‌شونده است. اگر نظم مدرن را بر پایه نوع ارتباط آن با نظم سنتی درک کنیم و نظم سنتی را ناظر بر اشکال مختلف و متفاوتی از زندگی جمعی قلمداد کنیم، آنگاه ناگزیر خواهیم بود تا پایان آن یعنی نظم جدید را نیز دربرگیرنده اشکال مختلف و متفاوتی از زندگی جمعی بدانیم. بر این اساس، بایسته است تا رویارویی‌های مختلف با مدرنیته را بشناسیم و از امکانات درونی آن برای صورت‌بندی نظریه‌های اجتماعی و سیاسی بهره ببریم.

اثر حاضر را میتوان تلاشی در خدمت به پیشبرد اهداف یادشده تلقی کرد. این اثر افزون‌بر بررسی نوع مواجهه با مدرنیته در غرب تلاش می‌کند همین امر را در ایران معاصر نیز بررسی کند و امکانات کلان‌دامنه امر مدرن را برای جامعه ایرانی یادآورد شود. جامعه‌ای که بیش از دو قرن است برای ایجاد تعادل میان نظم سنتی و پروژه تجدد تلاش میکند و در این راستا شکست‌ها و پیروزی‌هایی را تجربه کرده است.

به نظر می‌رسد جامعه ایرانی در دوران مشروطیت اصیل‌ترین نوع مواجهه با مدرنیته را یافته بود. زمانی که اندیشمندان و علما از آموزه‌های ایران‌شهری و آموزه‌های شیعی برای مبارزه با استبداد و خودکامگی و دفاع از حقوق افراد یاری جستند. این همان نقطه پیوندی بود که در آن سنت ایرانی با مدرنیته آمیخت و مفهوم ارزنده «مشروطه ایرانی» را به بارآورد. «مشروطه ایرانی» چیزی نبود جز «مدرنیته ایرانی». بعد از آن و در دوران پهلوی موضوع مواجهه سنت و مدرنیته به حاشیه رفت و صورت ظاهری مدرنیته یعنی مدرنیسم به تنهایی مناسبت نظر و ملاک عمل قرار گرفت. در نهایت، به دلیل عدم پیوند انگاره مدرن با انگاره سنتی و رشد حس ازخودبیگانگی، امر قدیم بر امر جدید شورید. در دوران پس از آن نیز این مواجهه همچنان در حاشیه مانده است اما این بار به جای مدرنیسم، سنت (با برداشت و خوانشی خاص) در کانون امر سیاسی قرار گرفته است. این وضعیت نیز نوع

دیگری از عدم تعادل در جامعه ایرانی به وجود آورده است و می‌رود تا آینده را در تقابل کامل با گذشته قرار دهد.

بنا بر آنچه رفت، میتوان به روشنی دریافت که رابطه سنت و تجدد همچنان کانونی‌ترین دشواره معرفت‌شناختی جامعه ایرانی است و هرگونه تلاش نظری برای درک بهتر از امر جدید و ارائه راهکارهایی برای مواجهه سازنده با آن از اهمیت بسزایی برخوردار خواهد بود.

۲. توصیف و بررسی شکلی اثر

اثر مورد نظر در قطع رقی، با شمارگان ۵۰۰ نسخه و در زمستان ۱۳۹۸ چاپ شده است. این کتاب در ۳۳۵ صفحه تهیه و نسخه ارائه شده از این اثر به راحتی قابل مطالعه است. طرح جلد آن نمایانگر چهره ۶ اندیشمندی است که در اثر بدانها پرداخته شده و عنوان کتاب در پایین این تصاویر آمده است. موضوع مورد بررسی در این کتاب یعنی تقریرهای رقیب درباره مدرنیته، موضوعی فراگیر و در عین حال دارای مفاهیم نظری چندگانه است از این رو طرح جلد با نمایش چندین تن از اندیشمندان برجسته معاصر با این چندگانگی تناسب دارد. نشر قصیده سرا که انتشار کتاب مذکور را بر عهده دارد، به تازگی فعالیت خود در حوزه نشر به ویژه آثار تخصصی علوم انسانی را گسترش داده است که اثر یادشده نیز در زمره همین آثار قرار دارد.

صفحه بندی متن بسیار مناسب است و خواندن اثر را راحت تر میکند استفاده از کاغذ بالکی یا کاغذ سیک‌بال نیز بر استفاده آسان تر از اثر افزوده و همچنین ملاحظات زیست محیطی را تأمین میکند. به لحاظ رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتاب‌نامه نیز اثر از کیفیت خوبی برخوردار است. متن به لحاظ ویرایشی نیز سطح مطلوبی دارد و کاستی‌های نگارشی و ارجاعی آن معدود است و تنها چند مورد وجود دارد که در قسمت پیشنهادها به منظور تقویت شکلی اثر در چاپ‌های بعدی بیان خواهد شد.

۳. معرفی اثر

اثر از یک مقدمه، سه بخش و یک موخره تشکیل شده است. نویسنده در مقدمه اثر به طرح دشواره کانونی کتاب و درونمایه اصلی آن پرداخته است. او در این رابطه مینویسد:

اثری که پیش رو دارید تأمل و تفکر در تقریرهای رقیب در فلسفه سیاسی و اخلاقی معاصر درباره پروژۀ مدرنیته است... لذا به‌طور دقیق می‌توان بیان داشت که گذار از موقعیت مدرن به موقعیت‌های سه‌گانه پسامدرن (خروج از مدرنیته)، احیای پیشامدرن (اعتراض به مدرنیته) و بازاندیشی (وفاداری به مدرنیته) و شک و تردید در بنیان‌های عقل‌گرایی مدرن مهم‌ترین مسئله و دستور کار این اثر است (نوری، ۱۳۹۸: ۱۴).

نگارنده تکوین رویکردهای رقیب درباره مدرنیته را به «بازاندیشی تفکر غرب در خویش» تعبیر میکند و آنرا امکانی برای ارزیابی امکانات و پتانسیل‌های درونی هر یک از این اندیشه‌ها میداند تا از تحمیل راهی یگانه در درک و فهم مدرنیته پرهیز شود. او در توضیح نظر خود چنین مینویسد:

استدلال نویسنده آن است که ما هنوز در هیاهو و قیل‌وقال‌های «دوران پایان» می‌توانیم به جای وضعیت پست‌مدرن، به وضعیت‌های فضیلت‌محور، علاقلانه و عادلانه برای غلبه بر آن دسته از بحران‌هایی که در عصر مدرن زندگی بشر را با چالش مواجه ساخته‌اند، بیندیشیم. اما ناگفته پیداست که برای فهم چنین مدعایی بیش از هر چیز در ابتدا نیازمند درک و فهم تغییر و تحولات فکری دنیای مدرن و به خصوص ظهور و بروز پارادایم مدرنیته و برآمدن دیدگاه‌های انتقادی و رقیب در مواجهه با آن هستیم. به سخن دیگر، قبل از هر موضوعی باید دریابیم که مدرنیته چگونه و در چه شرایطی پدیدار شده است و مواجهات انتقادی علیه آن در تفکر معاصر به چه دلایلی صورت گرفته است. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۵).

همانگونه که از مطالب یادشده برمی‌آید، هدف اصلی اثر ارائه رویکردی مقایسه در رویارویی اندیشمندان غربی با رخداد مدرنیته است؛ امریکه به خودی خود میتواند اندیشمندان ایرانی را در داشتن درکی بهتر از مدرنیته یاری کند. بر همین پایه بدنه اصلی کتاب از سه بخش تشکیل شده که هر کدام ناظر بر یکی از اقسام مواجهه با امر مدرن است. بخش نخست کتاب با عنوان خروج از مدرنیته به بررسی آرا فوکو و لیوتار میپردازد. در این بخش دو اندیشمند یادشده به عنوان نمایندگان اصلی جریان پست‌مدرنیسم انتخاب شده‌اند و نگارنده جهت‌گیری نظری این جریان فکری را با رویکرد از خروج از مدرنیته توصیف کرده است زیرا بر آن است که همه نحله‌های پست‌مدرنیستی مدرنیته را مورد هجمه و ابعاد مختلف آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند و با فرروایت‌های برآمده از آن می‌ستیزند. (نوری، ۱۳۹۸: ۵۰). در این رابطه

پست‌مدرنها معتقدند برعکس آنچه مدرنیته مدعی بود، جهان را هرج و مرج و بی‌نظمی فراگرفته و هیچ چارچوب و فراروایت اخلاقی نمی‌تواند وجود داشته باشد که بتواند رفتار فرد را سازماندهی کند، هیچ معنا و مقصودی در زندگی وجود ندارد، نوعی پوچی و بی‌سرانجامی نیچه‌ای بر جهان حکم فرماست. در نتیجه، متفکران پست‌مدرن به این باور رسیده‌اند که سلطه و استیلا چنین وضعیتی ما را به عبور از مدرنیته و ایجاد صورت‌بندی نوینی تحت عنوان پسامدرنیسم رهنمون می‌سازد (نوری، ۱۳۹۸: ۵۰-۵۱).

در ادامه اثر، به اندیشه‌های فوکو به عنوان مهمترین پرچمدار این جریان پرداخته شده است. اندیشه‌های فوکو بیش از هر چیز نونیچه‌ای قلمداد شده است زیرا او اراده به قدرت را در کانون مطالعات خود مینشاند و تبارشناسی را جایگزین معرفت‌شناسی میکند. بنا بر تصویری که اثر به دست می‌دهد، دو اندیشمند اصلی تاثیرگذار در آرا فوکو آلتوسر و نیچه هستند. برای نمونه، سازوبرگهای نهادی مدرن که فوکو طرح میکند، ناخواسته معادل سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت که آلتوسر از آن سخن می‌گوید، گرفته میشود. (نوری، ۱۳۹۸: ۵۳-۵۴). این برداشت از یک نظر صائب است زیرا موضوع نقد فوکو را میتوان «دولت مدرن سرمایه دار بورژوازی» دانست. در ادامه بستر سیاسی و فکری زندگی فوکو، آثار او و روش او مورد بررسی قرار می‌گیرد.

قسمت دوم بخش نخست نیز به بررسی آرا لیوتار اختصاص دارد که با جمله‌ای از او آغاز میشود: «بیاید جنگی علیه تمامیت به راه بیندازیم، بیاید شاهد آنچه بیان ناشدنی است شویم، بیاید تفاوت‌ها را عیان کنیم و شرافت نام را نگه داریم» (به نقل از نوری، ۱۳۹۸: ۸۳). نوری بر آن است که لیوتار در مقام متفکری انتقادی و رادیکال، واکنش به حق خود علیه مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و فکری آن را پس از اعتراض در قالب خروج از مدرنیته مطرح نموده است (نوری، ۱۳۹۸: ۱۱۱) و از این رو آرا و نظرات این اندیشمند را ذیل رویکرد خروج از مدرنیته مورد بررسی قرار میدهد.

در بخش دوم نویسنده جریان اعتراض به مدرنیته را بررسی کرده است؛ جریانی که نه در پی دفاع از مدرنیته و نه در تلاش برای خروج استبلکه میخواهد با شناخت مدرنیته و ابعاد سیاسی و اخلاقی آن، برنامه بازگشت از دنیای مدرن به عصر کلاسیک را مطرح کند. مهمترین نمایندگان این جریان اشتروس و مک‌ایتایر هستند که از دید آنها مدرنیته در دستیابی به وعده‌های خود ناتوان بوده و فلسفه آن با بحران‌هایی جدی مواجه است. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۱۳-۱۱۷).

قسمت سوم اثر که قسمت نخست بخش دوم به شمار می‌آید با عنوان اشتروس و دعوت به عصر قدیم به بررسی آرا این اندیشمند می‌پردازد. ابتدا جایگاه برجسته اشتروس در میان دیگر اندیشمندان دوران خود از جمله اعضا آلمانی-یهودی مکتب فرانکفورت (هورکهایمر، آدورنو، مارکوزه، بنیامین، فروم، نویمان) بررسی شده است (نوری، ۱۳۹۸: ۱۲۰-۱۲۱) و پس از بررسی بستر فکری او به آسیب‌شناسی اش از مدرنیته پرداخته می‌شود. در این رابطه اشتروس از جمله آسیب‌های مدرنیته به «گسست از سنت قدمایی» اشاره می‌کند.

نقد لئو اشتراوس نسبت به تجدد بر این محور استوار بود که تجدد از پایه‌های معرفتی سنت جدا شده است و به این ترتیب گسستی اساسی میان سنت و تجدد رخ داده است. گسستی که در دیدگاه لئو اشتراوس باعث زوال شده و شرایط بهتری را برای انسان و جامعه مدرن رقم زده است. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۳۲).

اشتروس در مقاله سه موج مدرنیته نشان می‌دهد که برآیند موج نخست لیبرال دموکراسی، برآیند موج دوم، کمونیسم و در آخر برآیند موج سوم فاشیسم بوده است. اشتروس با شکست خورده نامیدن این سه موج حکم به شکست مدرنیته می‌دهد و آنرا فاقد مبانی اخلاقی لازم قلمداد می‌کند. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۴۲) در مقابل او خواستار بازگشت به عصر کلاسیک و اندیشه آن دوران است. اشتراس در توضیح دوران کلاسیک مینویسد:

وقتی فلسفه سیاسی افلاطون و ارسطو را با صفت کلاسیک توصیف می‌کنیم، منظور ما این است که آن‌ها صورت کلاسیک از فلسفه سیاسی را تشکیل می‌دهند. گفته شده است که سادگی باشکوه و عظمت خاموش از خصایص کلاسیک بودن است. این گفته، ما را به جهت درست هدایت می‌کند و کوششی است برای وضوح بخشیدن به آنچه قبلاً سرشت «طبیعی» اندیشه سیاسی خوانده می‌شد. از این‌جا می‌توان دریافت که فیلسوفان کلاسیک امور سیاسی را پدیده‌ای زنده و بی‌واسطه می‌دیدند که دیگر هیچ‌گاه برای فیلسوفان سیاست ممکن نشد (اشتراوس، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸ به نقل از نوری، ۱۳۹۸: ۱۴۷).

اشتروس مدرنیته را برابر با شکستی اخلاقی توصیف می‌کند و تنها راه عبور از بحران‌های آن را بازگشت به عصر کلاسیک می‌داند.

در قسمت چهارم اثر از بخش دوم به آرا مک‌ایتایر دومین نماینده جریان اعتراض پرداخته شده است. این اندیشمند انحطاط اخلاقی را برآیند روشنگری میدانست و جایگاه مفهوم «فرد» یا «خود» در سنت لیبرالی را عامل اصلی بیماری عاطفه‌گرایی مدرن

می‌پنداشت. مک‌ایتایر در نشانهای این بیماری را مصرف‌گرایی، خودمحوری و ابزاری‌بودن فرهنگ مدرن میدانست و راه حل را در بازگشت به «اخلاق فضیلت محور» جستجو می‌کرد که بیش از هر جا در یونان باستان و بیش از هر متفکر دیگری توسط ارسطو تئوریزه شده بود. نویسنده در این رابطه مینویسد:

مک‌ایتایر با بررسی دقیق اندیشه و اخلاق نیچه‌ای به این پرسش مهم رسید که آیا باید از نیچه تبعیت کنیم و بر این باور باشیم که به‌طور کلی نهاد اخلاق یک نهاد جعلی و غیرطبیعی است و باید آن را همچون نهاد تابو به کناری گذاشت؟ پاسخ مک‌ایتایر به این پرسش منفی است و معتقد است اگر چه نیچه دارای قوه تشخیص مناسبی در شناخت بحران اخلاقی عصر مدرن است، اما نباید تجویزات اخلاقی او پیرامون «ابرانسان» را به‌کار گرفت. در مقابل به زعم مک‌ایتایر، بدیلی در کنار نظریات اخلاقی عصر روشنگری و دوره پس از آن وجود دارد و این بدیل چیزی جز «ارسطوگرایی» نیست. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۵۴).

در واقع بازگشت به باغ اخلاق ارسطویی و جستجوی فضیلت راهی است مک‌ایتایر برای خروج از سودمندگرایی عصر مدرن پیش میکشد و از این رو یکی از معترضان جدی مدرنیته و میراث فکری آن به شمار می‌آید.

واپسین بخش اثر به بررسی جریان وفاداری به مدرنیته می‌پردازد. این بخش از میان اندیشمندان مختلفی مانند هابرماس، راولز، تورن، گیدنز، جیسون و تیلور دو اندیشمند نخست را برمیگزیند. نوری در توضیح این بخش مینویسد:

برخلاف دو بخش پیشین که دیدگاه ناامیدان و معترضان به مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و اخلاقی آن بررسی شد، در این بخش تلاش نویسنده ناظر بر بررسی اندیشه طیف دیگری از متفکران معاصر است که همچنان در پی دفاع از مدرنیته و صورت‌بندی سیاسی و اخلاقی آن هستند. یورگن هابرماس و جان راولز دو متفکری هستند که با تمامی چالش‌ها و بحران‌های موجود هنوز به مدرنیته، لیبرالیسم و امکانات عصر مدرن خوش‌بین و وفادار هستند. این طیف از اندیشمندان تمام سعی خود را در شناخت مدرنیته و ابعاد سیاسی و اخلاقی آن به‌کار بسته‌اند و به ماندن در دنیای مدرن اعتقاد راسخ دارند و شیوه پست‌مدرن‌ها و نوکلاسیک‌هایی مانند لئو اشتراوس و مک‌ایتایر در عبور و بازگشت از مدرنیته را انکار می‌کنند. (نوری، ۱۳۹۸: ۱۸۳).

قسمت پنجم اثر «یورگن هابرماس و پروژه ناتمام مدرنیته» نام دارد. هابرماس به یک معنا، کانونی‌ترین اندیشمند معاصر در دفاع از اصول بنیادین مدرنیته است. همانگونه که میلر اشاره میکند: «نظریه‌پردازان مدرن انتقادی همچون هابرماس به دنبال آن هستند که با بازگشت به اصول بنیادین مدرنیته - چنان‌که در روشنگری تعریف شده است - مدرنیته را از روند انحرافی که بر اثر سلطه عقلانیت ابزاری بدان دچار شده است، به راه صحیح آن بازگردانند و معتقدند در صورت وقوع این بازگشت، آرمان روشنگری مبنی بر رهایی و سعادت بشر قابل تحقق است. هابرماس کلیت‌نظریه انتقادی را پذیرفت، اما هم‌چون دیگر نظریاتی که با آن مواجه گشته بود، تغییراتی در آن ایجاد و آن را در صورت‌بندی جدیدی معرفی کرد. توصیفاتی که نظریه انتقادی را برحسب مراحل ارائه می‌دهند، معمولاً آثار هابرماس را از آثار سایر نظریه‌پردازان انتقادی مکتب فرانکفورت جدا می‌کنند. همان‌طور که میلر می‌گوید: «مطالعات هابرماس، یا معرف مرحله متمایزی در پروژه نظریه انتقادی به‌شمار می‌آید یا آغاز مجموعه متمایزی از موضوعات است» (میلر، ۱۳۸۴: ۸۳ به نقل از نوری، ۱۳۹۸: ۱۹۰-۱۹۱).

نگارنده در این بخش به بررسی سیر فکری و آثار هابرماس می‌پردازد و پروژه ناتمام مدرنیته را که یکی از اساسی‌ترین عناصر نظریه هابرماس است به تفصیل مورد توجه قرار می‌دهد و میتوان گفت در ارائه تصویری روشن از جایگاه فکری او موفق عمل میکند. بخش ششم کتاب به بررسی آرا راولز در دفاع از مدرنیته می‌پردازد و ضمن روشنی‌افکندن بر زوایایی از سیر فکری او بر پروژه عدالت به مثابه انصاف متمرکز میشود. پروژه‌ای که منطبق بر دفاع از «انسان برابر» (homo aequalis) در برابر «انسان سلسله‌مراتبی» (homo hierarchicus) است و از این نظر یکی از مهمترین مولفه‌های گذار به جهان مدرن است. چیزی که دومون به خوبی آنرا تشریح کرده میکند (Dumont, 1977).
نگارنده در این بخش بر آن است که

راولز چارچوب این نوع استدلال خود را از عقل عملی کانت اقتباس نمود. چنین ایده‌ای از راولز متفکری وفادار به مدرنیته سیاسی و اخلاقی‌ای می‌سازد که همواره در پی حفظ کرامت انسانی بوده است. به سخن دیگر، راولز در قامت یک احیاگر فلسفه سیاسی نه به مانند برخی از مکاتب انتقادی معاصر از حذف و فروپاشی انسان توسط ساختارها، بلکه از خدمت ساختارهای سیاسی به انسان دفاع می‌کند. راولز بر مبنای مفروضات اساسی سنت لیبرال دموکراتیک مدرن کار می‌کند. او در نظریاتش

نقدی بر کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: ... (سلمان صادقی‌زاده) ۲۲۳

آرمان‌های اخلاقی یک فرهنگ لیبرال - دموکراتیک را ایضاح بخشید و از آن دفاع نمود.
(نوری، ۱۳۹۸: ۲۴۸).

نویسنده در آخر می‌افزاید:

سخن آخر اینکه در خصوص آثار و عقاید راولز بیشتر از این‌ها می‌توان گفت، زیرا آثار او پر و پیمان و پیچیده‌تر از مباحث حاضر هستند. روایت و نگرش نوین راولز در فلسفه سیاسی معاصر و در سنت لیبرالی همچنان پس از مرگش در سال ۲۰۰۲ از مشروعیت و مقبولیت علمی برخوردار است. نویسنده امیدوار است با ذکر مباحث مختصر ارائه شده در این نوشتار، از اهمیت فراوان آثار و افکار او نکاسته باشد. (نوری، ۱۳۹۸: ۲۴۸-۲۴۹).

در موخره کتاب که با عنوان روشنفکران ایرانی و سه تقریر رقیب درباره مدرنیته آمده است، تلاش میشود تا دسته بندی اثر بر وضعیت روشنفکری ایران معاصر کاریست یابد و از این نظر، سه گروه از اندیشمندان ایرانی در چهارچوب سه جریان اعتراض، خروج و وفاداری قرار داده میشوند. نویسنده با ارجاع به سخن مارشال برمن در اهمیت مدرنیته در کشورهای جهان سوم و انعطاف پذیری امر مدرن در کاربستیابی های چندگانه (که هرآنچه سخت است و استوار، دود میکند و به هوا میفرستد) بر آن است تا انواع رویارویی روشنفکران ایرانی با فرهنگ مدرن و غربی را بیان کند. او مینویسد:

جامعه ایران بیش از یک قرن است که شرایط پرتلاطمی را در مواجهه با مدرنیته و ابعاد فکری- نهادی آن سپری می‌کند و جدال «سنت و مدرنیته» زمینه‌ساز تحولات، جنبش‌ها و دو انقلاب متعارض (مشروطه/ اسلامی) بوده است. تاریخ یک قرن اخیر ایران به مانند سایر مناطق خاورمیانه و جهان اسلام با وسوسه غرب و اندیشه تجدد عجین بوده است. اگرچه مخالفت‌ها و پیچیدگی‌ها در این مسیر فراوان است، اما امید برای ساختن ایران مدرن و سعادت‌مند هنوز از دل‌ها رخت برنسته است. از این رو شاید اکنون که طرحی از مدرنیته و منتقدان آن در ساحت فلسفه معاصر غربی به تصویر کشیده شده است، مناسب باشد که با یک ارزیابی، هر چند ابتدایی و هر چند مختصر، روشن کنیم که آنچه در این قرن بر ایران گذشته است از سوی روشنفکران و متفکران معاصر در دهه‌ها و سال‌های اخیر چگونه فهم و تصویر شده است؟.

ادامه این موخره پویشی برای پاسخ به پرسش بالا است. در این قسمت از محمدرضاتاجیک/بابک احمدی/مراد فرهادپور به مثابه نمایندگان جریان خروج؛ از احمدفردید/داریوش شایگان متقدم/فخرالدین شادمان/جلال آل‌احمد/احسان نراقی/سیدحسین نصر/رضا داوری اردکانی به عنوان نمایندگان جریان اعتراض و در نهایت از داریوش شایگان متأخر/فرهنگ رجایی/رامین جهانگللو/حسین بشیریه/علیرضا بهشتی به عنوان نمایندگان جریان وفاداری نام برده شده است (نوری، ۱۳۹۸: ۲۵۱-۳۰۱). البته عبدالکریم سروش غایب بزرگ این دسته بندیه شمار می‌آید و میتوان او را ذیل جریان سوم جای داد.

در مجموع اثر یادشده تلاش میکند تا افزون بر بررسی سه جریان خروج، اعتراض و وفاداری در میان اندیشمندان غربی، جریان‌شناسی مشابهی را در مورد اندیشمندان ایرانی به کار بندد و در این زمینه نیز موفق عمل کرده است.

۴. تحلیل محتوایی اثر

چنانچه «مسئله‌مندی کتاب و پاسخگویی به نیازهای علمی و کاربردی کشور» را به عنوان یکی از شاخصهای تحلیل محتوایی اثر مناط نظر قرار دهیم، باید بگوییم یکی از وجوه مثبت اثر یادشده دشواره کانونی آن مبنی بر یاری‌بخشی به اندیشمندان و افکار عمومی جامعه برای رویارویی آگاهانه‌تر با امر مدرن است. نویسنده در توضیح این رویکرد مینویسد:

این اثر می‌کوشد تا این استدلال را پیش بکشد که ما نباید در مواجهه با مدرنیته صرفاً به قرائتی واحد - قرائت پست‌مدرنی - برای غلبه بر معضلات آن بسنده کنیم، چرا که نظریات رقیب در اندیشه معاصر راه‌ها و تقریرهای متفاوتی پیش روی ما می‌نهند و دریافتن این نوع راه‌ها به این موضوع بستگی دارد که ما با چه عینکی به جهان پیرامونمان و از جمله جهان مدرن بنگریم. چنین راه‌هایی ما را وامی‌دارد به امکان‌ها و انتخاب‌های متفاوت در مواجهه با عصر مدرن بیندیشیم و بکوشیم به جای تفسیر تک‌وجهی از مدرنیته به تفاسیر دیگر از این پدیدار عظیم روی آوریم (نوری، ۱۳۹۸: ۱۲-۱۳).

بنابر آنچه رفت دشواره اثر با داشتن درکی بهتر در رویارویی با مدرنیته گره خورده است. امریکه که دست کم از زمان عباس میرزا یکی از پیچیده‌ترین پرسشها و دشواره‌های ما ایرانیان بوده است. بیش از یک قرن از رویارویی جامعه ایرانی با مدرنیته می‌گذرد؛

مواجهه‌ای که گاهی چهره‌ای شوق‌آفرین و رهایی‌بخش و گاهی سیمایی دردناک و هراس‌انگیز به خود گرفته است. گاهی از آن به تلبیس ابلیس و گاهی از آن به تنها راه رهایی یاد شده است. این شوق و هراس ناظر بر همان دو رویه‌ای است که پیشتر حائری در تمدن غرب سراغ کرده بود؛ دو رویه‌ای که علم‌گرایی آن نویدبخش و استعمارگری آن هراس‌انگیز بود (حائری، ۱۳۷۸).

اما یک چیز روشن است و آن اینکه جامعه ایرانی هنوز نتوانسته نسبت خود با مدرنیته را تعیین کند و در هزارتوی تردید میان پناه بردن به گذشته یا فرار به آینده سرگردان است. این تردید دیری است بر ناصیه اندیشمندان ایرانی نیز نقش بسته و در گفتار و نوشتار آنان نمایان می‌شود.

این وضعیت حتی بر سازوگرهای ایدئولوژیک دولت مدرن در ایران نیز سایه افکند؛ سازوگرهایی که به تعبیر آلتوسر از طریق نهادهایی چون آموزش - و دستگاه‌های ذیل آن چون دانشگاه - ممکن می‌شد (آلتوسر، ۱۳۸۶، ۱۳۷).

در مقاطعی از تاریخ ایران تلاش برای مدرنیزاسیون به جای درمان جامعه ایرانی بر دردهای آن افزوده است تا جاییکه برخی از متفکران ایرانی مدرنیته را به مثابه افیون و آفت طرد کرده و راهی جز سرکشیدن در گریبان سنت قدمایی نیافته‌اند. آنان با خلط مدرنیته و مدرنیسم، امپریالیسم را «صورت ناگزیر مدرنیته» دانسته‌اند. نمونه این خطای معرفت‌شناختی را میتوان در آثاری مانند *تمدن و تفکر غربی* (داوری اردکانی، ۱۳۸۰) دید. این متفکران در واقع با شبه‌مدرنیته یا به تعبیر دقیق‌تر ایدئولوژی برآمده از آن یعنی مدرنیسم مواجه شده‌اند و نه با خود مدرنیته. برخی دیگر، سنت را به مثابه یک دایره بسته و خودبسنده تلقی کرده‌اند که دارای سازوکارها و منطق تحول‌درونی منحصر به فردی است و تنها راه بهره‌گیری از مدرنیته را در طرح پرسش‌های جدید از امر قدیم یافته‌اند. برخی نیز نه مدرنیته که سنت را افیون و آفت دانسته‌اند و راه را در بدرود با گذشته و درود به آینده یافته‌اند. از نگاه آنان هر آنچه دین‌خویانه است به حکم ذات اندیشه‌ستیز است و برای گذار به آینده مدرن باید گذشته سنتی را از خاطر زدود. نمونه این رویکرد را می‌توان در آثاری مانند *امتناع تفکر در فرهنگ دینی* (دوستدار، ۱۳۷۰) دید.

اندیشمندانی هم بودند که به مرور زمان در دیدگاه خود نسبت به مدرنیته تجدید نظر کردند برای نمونه شایگان متقدم‌اینگونه بود. در اثر مورد بررسی نیز نویسنده به تفصیل این تحول نظری را در مورد شایگان بررسی کرده است و نشان می‌دهد که این اندیشمند

«در مواجهه با مدرنیزاسیون حاکم بر حکومت پهلوی و غربزدگی رواج یافته در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از منتقدان ذات‌گرای مدرنیته محسوب می‌شد که کلیت آن را انکار می‌کرد. او در این دوران تحت تأثیر هایدگر و شرق‌شناس معروف هانری گُربن با کلیت مدرنیته از صدر تا ذیل آن مخالف بود و آن را عامل بدبختی بشر و انسان ایرانی می‌دانست. کتاب آسیا در برابر غرب عصاره آن وضعیتی از مدرنیته‌ستیزی و غرب‌ستیزی است که شایگان در درون آن می‌اندیشید (ن.ک: شایان، ۱۳۷۸، به نقل از نوری، ۱۳۹۸). اما با تحول در ساخت اجتماعی زندگی بشر در سطحی جهانی و تغییر و تحولات وسیع در ساختار سیاسی - اجتماعی جامعه ایران، شایگان دوره جدیدی از تفکر را آغاز کرد. در مرحله جدید او ضمن توجه به مدرنیته و دستاوردهای آن به‌طور مشخص راه خود را از فریاد و حلقه او که همچنان مدرنیته و غرب را انکار می‌کنند، جدا نمود. او در زیر آسمان‌های جهان به این موضوع اشاره می‌کند که «امروزه مشکلات غرب دیگر تنها به غرب منحصر نمی‌شوند، بلکه به مشکلات سیاره بدل شده‌اند. مشکلات ما نیز هستند. فایده این دوران در همین است، که این بحران تنها با همگرایی کوشش‌ها از همه جوانب حل خواهد شد» (شایگان، ۱۳۷۴: ۲۸۹؛ به نقل از نوری، ۱۳۹۸).

با وجود طرح مباحث یادشده و نزاع‌های نظری گسترده در حوزه مدرنیته‌شناسی در جامعه ایران، کمتر کسی به این موضوع اندیشیده که نوع مواجهه با مدرنیته چه نقشی در پیروزی‌ها و شکست‌های ما ایرانیان داشته است؛ غفلتی فکری که آسیب‌های سترگی را به همراه داشته است. در رابطه با این مواجهه دانستن این نکته بایسته است که

مدرنیته اگرچه مولوداروپای غربی است، متولد آن نیست، برآیند تاریخ جهان است و نه برآیند تاریخ اروپای غربی و می‌توان عناصری از آن را در تمامی فرهنگ‌ها و دوره‌ها به تماشا نشست، حتی در دوره آخناتون و نفرتی‌تی. درون‌مایه مدرنیته چیزی نیست جز اراده به آزادی برای اندیشیدن و دانستن از یکسو و مبارزه برای به رسمیت شناساندن کرامت و حقوق انسانی از دیگر سو. نخستین اصل در خردورزی و پذیرش خرد انسانی به مثابه معتبرین منبع شناخت تجلی می‌یابد و اصل دوم در پذیرش حقوق عام و بنیادین بشر و تلاش برای برپایی و پرمایگی دموکراسی (صادقی‌زاده، ۱۳۹۸: ۱۴).

با برگرفتن این دیدگاه می‌توان گفت تمامی فرهنگ‌ها کارگزار مدرنیته هستند و تنها باید این کارگزاری را در بستر تاریخی و هویتی خود جایابی کنند تا بتوانند از دستاوردهای امر

مدرن‌بیشترین بهره را ببرند. این رویکرد منطبق بر پروژه تجدید سنت است که حسین مصباحیان به تفصیل بدان پرداخته است و در آنبر استفاده از ارزشهای ایرانی و اسلامی برای ارائه نسخه‌ای از مدرنیته تمرکز دارد. از دیدگاه او باید ادبیات انتقادی غیرغربی درباره پروژه ناتمام مدرنیته هابرماس را مورد توجه قرار داد و نظریه‌ای را صورت بندی کرد که

بتواند تنوع مدرنیته‌ها را که خود حاصل تنوع فرهنگ‌هاست، توضیح دهد. برای انجام چنین کاری نخست به شرح مفهوم تنوع روشنگری‌ها یا روشنگری‌های متنوع - با تاکید بر روشنگری موسوم به روشنگری اسلامی - پرداخته خواهد شد ولی با این تاکید اکید که قصد به هیچ وجه این نیست که روشنگری اسلامی سنتی فلسفی، مشابه آنچه در غرب اتفاق افتاده، دانسته شود. (مصباحیان، ۱۳۹۸، ۲۶۶-۲۶۷).

هم چنین نگارنده از «امکان صورت بندی نظریه‌ای در مورد روشنگری اسلامی (تنویر) سخن میگوید» (مصباحیان، ۱۳۹۸، ۳۰۷-۳۰۸).

این رویکرد به واقع در پی ابتنا نسخه‌ای از مدرنیته ایرانی است. کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته نیز در مواجهه با امر مدرن رویکردی مشابه دارد. نویسنده در این اثر می‌نویسد:

با گذشت چندین قرن از حدوث تجدید، در زمانه ما مدرنیته همچنان «مذهب مختار» به حساب می‌آید و به‌رغم تمامی مخالفت‌ها و برخوردهای ایدئولوژیک با آن هنوز هیچ نظمی و هیچ جهان‌بینی دیگری نتوانسته چیزی ورای نظم مدرن تأسیس نماید و آن را منسوخ نماید. هنوز شور و شوق فراوانی برای مدرنیته و ابعاد مختلف آن در بسیاری از جوامع معاصر وجود دارد. صدای بهار عربی و شعار آزادی‌خواهی، دموکراسی‌خواهی و دیکتاتورستیزی جوانان عرب هنوز طنین‌انداز است، که خود گواهی روشن بر مدرنیته‌خواهی بسیاری از جوامع پیرامونی است. از این رو، ما انسان‌های معاصر هنوز باید به نظم مدرن بیندیشیم و البته با نگاهی انتقادی امکان‌ات و چالش‌های آن را بررسی کنیم (نوری، ۱۳۹۸: ۳۰۴).

بنا بر آنچه رفت، میتوان به روشنی دریافت که رویکرد نگارنده ناظر بر بهره‌برداری از شیوه‌های مدرن در بسترهای غیرمدرن است؛ امریکه به ویژه درباره کشورهای جهان سومی مانند ایران مصداق می‌یابد. این جهت‌گیری به لحاظ تئوریک حاوی اشارات ارزنده‌ای است و نقطه قوت اثر به شمار میرود.

چه دوره معاصر را ناظر بر شکل‌گیری جامعه خطر بدانیم (بک، ۱۳۹۷: ۱۷۲) چه آنرا در پرتو وضعیت جدید پست‌مدرنیستی تلقی کنیم (لش، ۱۳۸۳: ۳۵-۳۷) یک چیز روشن است و آن اینکه تغییر اجتماعی پدیده‌ای خارجی بلکه دینامیکی داخلی به شمار آورد؛ جوامعی که سطح تاریخ‌مندی بالاتری دارند به مراتب در استفاده از این دینامیک بهتر عمل میکنند و میتوانند هویت خود را با پویایی مدرن سازگار کنند (Touraine, 1988, 75) و با پیوند دادن گذشته به آینده بر پویایی اجتماعی بیفزایند و فرهنگی دموکراتیک به وجود آوردند (Touraine, 1997, 115). از این نظر میتوان پویا به سوی مدرن‌سازی را جنبشی اجتماعی به شمار آورد که امری منحصر به غرب نیست بلکه در تمامی جوامع بشری میتوان آنرا سراغ کرد.

در سراسر تاریخ زندگی بشری می‌توان وجود «تنشی بنیادین» را شناسایی کرد که به مثابه نیروی محرکه جوامع انسانی عمل کرده است. این تنش بنیادین چیزی نیست جز تنش میان دو عنصر «نظم» و «تغییر». نظم، عنصری است که در کالبد جوامع تجلی می‌یابد و تغییر عنصری است که در تمنای سوژگی کنشگران اجتماعی پنهان است و از این نظر می‌توان آن را به روح جوامع بشری تعبیر کرد.

ناگفته پیداست که این دو عنصر هر چند با هم متفاوت‌اند، اما از هم جدا نیستند، به نحوی که نظم چیزی نیست جز شکلی تعین یافته از تغییر و تغییر چیزی نیست جز گذار از نظمی کهن به نظمی نوین. با وجود این، دو عنصر یادشده به دو ساحت کاملاً متفاوت تعلق دارند؛ نظم، متعلق به جهان ساختارها و گفتمان‌هاست. جهانی که از جنس بازتولید گذشته، حفظ وضع موجود و تضمین تداوم سازوکارهای کانونی زندگی جمعی است. به یک معنا، نظم نمودی از جهان عینی یا مناسبات تعین یافته است.

در برابر، تغییر به جهان سوژگی و جهان جنبشهای اجتماعی تعلق دارد. عنصر تغییر به جای بازتولید گذشته ناظر بر تولید آینده است و در این راستا به جای تلاش برای حفظ وضع موجود به سوی وضع مطلوب ره می‌سپارد. خاستگاه تغییر، جهان ذهنیت است (صادقی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷).

در واقع میتوان گفت مدرنیته ناظر بر تغییر در جهان ذهنیت و مدرنیزاسیون ناظر بر تحقق این تغییر در جهان عینیت است. فراگیری انگاره مدرن با گسترش پدیده جهانی شدن نیز در ارتباط است زیرا این پدیده به شکل گیری الگوهای فرهنگی جهانی انجامیده است. (Inglehart, 2018: 36-37)؛ الگوهایی که از خلال گسترش ارتباط میان امر محلی و امر

جهانی از پایداری نظم‌های سنتی کاسته و زمینه‌ساز گفتگو و ارتباط متقابل می‌شود و این‌گونه «بازاندیشگی» را نیز تقویت می‌کند (Beck, Giddens and Scott 1994: 194). بنا بر آنچه رفت، میتوان جهت‌گیری نظری کتاب را در خدمت برداشتی منعطف از مدرنیته دانست؛ برداشتی که می‌کوشد ضمن انتقاد از آسیب‌ها و ناخرسندی‌های «مدرنیته متقدم» همچنان در امکانات «مدرنیته متأخر» نظر کند؛ مدرنیته‌ای که به تعبیر نانسی فریزر و اکسل هونت بیش از هر چیز پیرامون «بازشناسی» صورت‌بندی میشود و مقولات فرهنگی در آن جایگاهی کانونی دارد (Frazer & Honneth, 2003). همین «فرهنگی شدن» مدرنیته است که مفهوم «ارتباط میان فرهنگی» را برجسته می‌سازد و از خلال آن ضرورت درک عمیق‌تر امر مدرن را برای جوامع در حال گذار دوچندان میکند. واقعیتی که اهمیت تدوین و نشر آثاری از قبیل اثر مورد نظر را دوچندان می‌کند.

۵. ارزیابی نهایی اثر

۱.۵. ارائه نظر نهایی در باره نقاط قوت و ضعف کتاب با در نظر گرفتن

ملاک‌های شکلی، روشی و محتوایی

اثر به لحاظ شکلی و بنا بر شاخصهای مختلف از جمله طرح جلد، صفحه بندی متن، رعایت اصول علمی ارجاع‌دهی در درون متن و کتاب‌نامه و همچنین به لحاظ ویرایشی و نگارشی سطح مطلوبی دارد. به طور کلی نقاط ضعف شکلی کتاب اندک است که موارد آن در قسمت پیشنهادها بیان شده است. به لحاظ روشی نیز کتاب از انسجام درونی برخوردار است و نویسنده کوشیده است با بهره گرفتن از رویکرد توماس کوهن، تحولات معرفت‌شناختی در مواجهه با مدرنیته را ذیل چرخشهای پارادایمی درک کند. به لحاظ محتوایی نیز همانگونه که پیشتر آمد، اثر افزون بر بررسی نوع مواجهه با مدرنیته در غرب تلاش می‌کند همین امر را در ایران معاصر نیز بررسی کند و امکانات کلان‌دامنه امر مدرن را برای جامعه ایرانی یادآورد شود. در این راستا طیف متنوعی از اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی در دوران معاصر مورد توجه قرار می‌گیرد. اهمیت و ضرورت دشواره کانونی اثر بر غنای محتوایی آن افزوده است و همزمان نقطه قوت و ضعف اثر به شمار می‌آید؛ نقطه قوت است زیرا جهت‌گیری کتاب را بر مهمترین گرایشهای فکری و فرهنگی معاصر در ایران و جهان منطبق کرده است؛ نقطه ضعف است زیرا انتظارات از اثر یادشده را بالا می‌برد و بسط و توسعه آنرا بایسته می‌سازد در این راستا میتوان به مواردی برای رفع

نقطه ضعف یادشده اشاره کرد. نخست آنکه، تقویت رویکرد مقایسه‌ای اثر برای فهم ارتباط‌های درونی میان سه جریان خروج، اعتراض و وفاداری بایسته است و کتاب را از شکلی توصیفی به شکلی تحلیلی ارتقا می‌دهد. مورد دیگر، تقویت بخش ایرانی اثر است. البته از آنجایی که این موضوع بحثی مفصل می‌طلبد، نگارنده می‌تواند در قالب جلد دوم اثر این بخش را توسعه دهد. همچنین حضور فعال تر نویسندگان در متن همراه با ارائه سستری تحلیلی از جریان‌های معرفت‌شناختی درون مدرنیته بی تردید مقوم اثر خواهد بود. افزون بر آنچه رفت، میان مدرنیته به مثابه متنی زبانی و متنی فرهنگی نوعی عدم توازن وجود دارد به این معنا که مدرنیته بیشتر به مثابه متنی زبانی بررسی شده است. برگرفتن رویکرد جامعه‌شناسی معرفت که ناظر بر متن فرهنگی مدرنیته است می‌تواند این مهم را برآورده سازد.

۲.۵ تبیین کاربردهای اثر با توجه به اهداف تألیف کتاب

نویسنده اثر هدف اصلی خود را بررسی رویکردی عنوان کرده است که چهره‌های شاخص در حوزه اندیشه‌های سیاسی معاصر در ارتباط با مدرنیته داشته‌اند. از نظر او گزینش شش اندیشمند یادشده به دلیل مواجهات و تقریرهای رقیب آنان نسبت به مدرنیته و ارتباط آن‌ها با موضوع ماندن یا عبور از دنیای مدرن است و اینکه چگونه مدرنیته به مثابه یک «متن» مورد تفاسیر مختلف و متفاوتی قرار گرفته است. (نوری، ۱۳۹۸: ۳۹). از این نظر می‌توان گفت مهمترین کاربرد اثر یادشده کمک به ارتقا درک اندیشمندان ایرانی از خوانش مدرنیته به مثابه متنی فرهنگی است.

۳.۵ پیشنهادها

۱.۳.۵ پیشنهادهایی برای تقویت شکلی اثر

- در ص ۱۱ لفظ cogito درون متن فارسی آمده است و استفاده بی واسطه از واژه انگلیسی درون متن فارسی گذشته از ملاحظات نگارشی، از سطح حرفه‌ای متن می‌کاهد. پیشنهاد میشود واژه به صورت کوژیتو بیاید و معادل انگلیسی به پاورقی منتقل شود.

- در پانوشت ص ۱۹ واژه نظمی به صورت «نظمی» نوشته شده است.

- در ص ۲۶ نقل قولی درباره ریشه‌شناسی واژه مدرن آمده و به دیوید لایون ارجاع شده است. به نظر میرسد این ریشه‌شناسی در اصل برگرفته شده از مقاله هابرماس با عنوان «مدرنیته در برابر پست‌مدرنیته» باشد.
- در انتهای ص ۳۲ واژه مواجهه به اشتباه «مواجه» نوشته شده است.
- در ص ۳۳ واژه reflexivity به «بازاندیشی‌گرایی» برگردان شده که دقیق نیست زیرا پسوند اسم ساز ity که وجه وصفی اسم را به وجه مصدری بدل میکند، ناظر بر وضعیتی ایستاست؛ بدین معنا که نه‌گرایشی خاص بلکه حالتی خاص را بیان می‌کند نویسنده با معادل قرار دادن عبارت بازاندیشی‌گرایی ناخواسته پسوند واژه را ism تلقی کرده است که نه ناظر بر حالت بلکه ناظر بر گرایش است. با این توضیح معادل کلاسیک بازتابندگی یا بازاندیشی برای این واژه دقیق‌تر است. هر چند نگارنده این‌سطور برگردان این واژه به «بازاندیشگی» را مناسب‌ترین انتخاب میدانم و در اثری با عنوان *برابری و تفاوت: آیا میتوانیم با هم زندگی کنیم؟* معادل یادشده را به کار برده است (ن. ک: تورن، ۱۳۹۸).
- در ص ۶۱ و ۶۲ یکی از آثار فوکو با دو نام آمده است: تولد درمانگاه و پیدایش کلینیک. باید یکی از این دو نام برای اثر یادشده انتخاب شود.
- در ص ۸۸ نام اثر لیوتار یعنی تشریح پست‌مدرن برای کودکان به صورت ناقص و به شکل «پست‌مدرن برای کودکان» درج شده است.
- در ص. ۱۵۷ مک‌ایتایر به شکل Macintyre آمده که باید به MacIntyre اصلاح شود
- در پاراگراف نخست ص ۳۰۴ جمله‌ای درون گیومه و بدون ارجاع آمده است.
- در ص ۳۱۸ و ص ۳۲۸ به هر دو نسخه فارسی و انگلیسی *عدالت به مثابه انصاف* ارجاع داده شده است؛ نظر به ارجاع درون‌متنی به ترجمه فارسی اثر میتوان ارجاع به نسخه انگلیسی را حذف کرد.

۲.۳.۵ پیشنهادهایی برای تقویت محتوایی اثر

- تقویت رویکرد مقایسه‌ای اثر که با ارائه چشم‌اندازی هم‌نهادی بر سطح تحلیلی آن خواهد افزود
- تقویت بخش مربوط به ایرانکه به دلیل گستردگی ابعاد نظری می‌تواند در قالب جلدی دیگر تعریف شود.

- افزودن رویکرد جامعه‌شناسی معرفت که در مطالعه مدرنیته به مثابه متنی فرهنگی یاری‌گر خواهد بود.
- در قسمت موخرها اثر در این قسمت از محمدرضاتاجیک/بابک احمدی/مراد فرهادپور به مثابه نمایندگان جریان خروج؛ از احمدفردید/داریوش شایگان متقدم/فخرالدین شادمان/جلال آل‌احمد/احسان نراقی/سیدحسین نصر/رضا داوری اردکانی به عنوان نمایندگان جریان اعتراض و در نهایت از داریوش شایگان متأخر/فرهنگ رجایی/رامین جهانگللو/حسین بشیریه/علیرضا بهشتی به عنوان نمایندگان جریان وفاداری نام برده شده است. عبدالکریم سروش در این دسته بندی غایب است و میتوان او را ذیل جریان سوم تعریف کرد.

۶. نتیجه‌گیری

همانطور که پیشتر آمد دشواره کانونی اثر ناظر بر یاری‌بخشی اندیشمندان و افکار عمومی جامعه برای رویارویی آگاهانه‌تر با امر مدرن است؛ دشواره ای که به خودی خود حائز اهمیت بسزایی است. با وجود این، بحثی که در اثر حاضر پیش کشیده شده است، بیشتر بر توصیف اندیشه‌های متفکران سه جریان متمرکز شده است و بیش از آنکه با سه جریان فکری مواجه باشیم و وجوه تشابه و تفاوت آنها را بیابیم با توصیف آراء و افکار شش اندیشمند برجسته معاصر رو به رو هستیم. از این نظر، کتاب یادشده این ظرفیت را دارد تا در چاپ‌ها و نسخه‌های آتی با فرارفتن از مقام توصیف، سنتزی یکپارچه از هر یک از جریان‌های رقیب در فهم مدرنیته ارائه کند و ضمن تاکید بر نقاط اشتراک و تفاوت جریان‌ها، الگویی مقایسه‌ای از روابط معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و حتی روش‌شناختی میان آنها به دست دهد.

افزون بر این، مبحث یادشده زیر عنوان سه جریان رقیب مدرنیته در ایران جای توسعه بسیاری دارد. بدین منظور میتوان تاثیر دو انقلاب بزرگ یعنی انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی را به محک آزمون گذارد. انقلاب مشروطه به نوعی سرآغاز رویارویی بنیادین ایرانیان با مدرنیته به شمار میرود و در این رابطه آرا اندیشمندانی مانند میرزایی نایینی و دیگران قابل توجه است. همچنین انقلاب اسلامی را میتوان واکنشی مستقیم به مدرنیته و به ویژه مدرنیسم به شمار آورد و خاستگاه‌های آن را در بستر نوع مواجهه با امر مدرن جستجو کرد. این رخداد تاریخی نیز با برآمدن اندیشمندان تاثیرگذاری همراه بوده

نقدی بر کتاب سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: ... (سلمان صادقی‌زاده) ۲۳۳

است که اندیشه های آنها را میتوان ذیل مبحث جریانهای رقیب در مواجهه با مدرنیته قرار داد.

کتابنامه

آلتوسر لویی (۱۳۸۶) ایدئولوژی و سازوبرگ‌های ایدئولوژیک دولت، ترجمه‌ی روزبه صدر آرا، تهران نشر چشمه

بک، اولریش (۱۳۹۷)، جامعه خطر، ترجمه رضا فاضل و مهدی فرهنگ‌نژاد. تهران: نشر ثالث.
تورن، آلن (۱۳۹۶)، پارادایم جدید، ترجمه سلمان صادقی‌زاده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
تورن، آلن (۱۳۹۸)، برابری و تفاوت: آیا میتوانیم با هم زندگی کنیم؟، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران نشر ثالث.

حائری، عبدالهادی (۱۳۷۸)، نخستین رویارویی‌های اندیشگران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب، تهران: امیر کبیر.

داوری اردکانی (۱۳۸۰)، تمدن و تفکر غربی، تهران: ساقی.

دوستدار، آرامش (۱۳۷۰)، امتناع تفکر در فرهنگ دینی، پاریس: انتشارات خاوران.

شایگان، داریوش (۱۳۷۸)، آسیا در برابر غرب، تهران: انتشارات امیر کبیر.

صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۸)، سخن مترجم؛ در آلن تورن، برابری و تفاوت، تهران: نشر ثالث.

صادقی‌زاده، سلمان (۱۳۹۹)، جنبشهای اجتماعی؛ روحی دیرین در جستجوی کالبدی نوین. روزنامه شرق، شماره ۳۷۶۹، ص ۷.

لش، اسکات (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز.

مصباحیان، حسین (۱۳۹۸)، مدرنیته و دیگری آن: مواجهه انتقادی با تفسیر هابرماس از مدرنیته به مثابه پروژه ای ناتمام، تهران: نشر آگه: ۱۳۹۸.

نوری، مختار (۱۳۹۸)، سه تقریر رقیب درباره مدرنیته: خروج، اعتراض، وفاداری. تهران: نشر قصیده‌سرا.

Beck, Ulrich, Giddens, Anthony and Lash, Scott (1994), Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order. Cambridge: Polity Press.

Dumont, Louis. (1977). Homo aequalis. Paris: Gallimard.

Frazer Nancy and Axel Honneth (2003), Redistribution or Recognition?: A Political-Philosophical Exchange. London, Verso.

Inglehart, R. (2018). Cultural Evolution: People's Motivations are Changing, and Reshaping the World. Cambridge: Cambridge University Press.

Touraine, Alain (1988) Return of the actor: Social Theory in Postindustrial Society, Translated by Myrna Godzich, Mineapolis, University of Minnesota Press

Touraine, Alain (1997). What is Democracy? Translated by David Macey, Westview Press.